

ناصر مکارم شیرازی

سیاست اسلامی و مبانی آن

در کتاب و سنت

۲

فقه سیاسی اسلام

بسم الله الرحمن الرحيم

- * در فقه اسلام هیچ موضوعی در زندگی بشر بدون حکم نیست، و قیاس و استحسان، و آراء شخصی و تصویب باطل است، وظیفه مجتهد تنها منتقل ساختن احکام الهی به مردم است.
- * بنابراین مسائل سیاسی بخشی از فقه اسلامی را تشکیل می دهد.

گفتیم «اسلام» و «سیاست» به معنی واقعی همچون «تار» و «پود» یک پارچه دست در گردن هم دارند، اگر «اسلام» را از «سیاست» جدا کنیم سیاست چهره انسانی خود را از دست می دهد، و اگر «سیاست» را از «اسلام» برداریم، اسلام چهره حقیقی خود را از دست خواهد داد، و همانگونه که با کشیدن «تار» یا «پود» بافت یک قطعه پارچه به کلی متلاشی می شود، حذف سیاست از اسلام، یا اسلام از سیاست نیز اسلام را متلاشی خواهد ساخت!

اکنون برای روشن تر شدن این حقیقت نظری به فقه اسلامی، مخصوصاً بخش فقه سیاسی اسلام می افکنیم، تا روشن شود که سیاست تا چه حد در فقه اسلامی ریشه دوانده و شاخ و برگ دارد؟

اما قبل از ورود در این بحث توجه به چند نکته لازم است:

- ۱ - محتوای علم فقه چیست؟
- ۲ - گستردگی و قلمرو علم فقه
- ۳ - اجتهاد به معنی «عام» و به معنی «خاص»
- ۴ - بطلان «تصویب» نشان می دهد که «مالاتص فیه» در اسلام وجود ندارد، و برای هر موضوعی حکمی مقرر شده.

۱- محتوای علم فقه چیست؟

چنانکه می‌دانیم «فقه» از نظر مفهوم لغوی به معنی «درک و فهم» است، و «فقیه» از این نظر به کسی گفته می‌شود که دارای درک و فهم قابل ملاحظه‌ای است. قرآن در مورد تسییح عمومی موجودات جهان می‌گوید: «وان من شیء الا یسیح بحمده و لکن لا یفقهون تسییحهم: «همه چیز در جهان تسییح خدا می‌گوید اما شما تسییح آنها را درک نمی‌کنید!» (سوره اسراء، آیه ۴۴)

و یا در مورد ویژگیهای دوزخیان می‌گوید: «ولقد ذرأنا لجهنم کثیراً من الجن والانس لهم قلوب لا یفقهون بها: «ما برای جهنم گروه کثیری از جن و انس را برگزیده‌ایم، از نشانه‌های آنها اینکه عقل دارند اما آن را به کار نمی‌گیرند و به وسیله آن درک نمی‌کنند» (اعراف، آیه ۱۷۹) ولی در اصطلاح علوم اسلامی «فقه» به یکنوع علم و درک خاص اطلاق می‌شود، و آن «درک و استنباط احکام فرعی از مدارک و منابع آنست»، به این ترتیب «فقیه» کسی است که بتواند هر حکم اسلامی را با مراجعه به مدارک آن به دست آورد، و این امر نیاز به آگاهی سبب علم و مختلفی دارد که بعضی آن را بالغ بر دوازده علم می‌دانند، و حداقل شش علم است که بدون احاطه بر آن کسی فقیه نخواهد شد: ادبیات عرب - لغت - رجال و درایه - تفسیر - اصول فقه - و فقه استدلالی.

البته در کنار این علوم، علوم دیگری نیز هست که در درجه دوم اهمیت قرار دارد، و یا علمی است که مانند «منطق» بیشتر جنبه وجدانی و فطری دارد. به هر حال گستردگی این علوم به حدی است که رسیدن یک فرد با استعداد به مقام یک «فقیه مطلق» نیاز به سالیان دراز فراگیری این علوم دارد و از عمیق‌ترین و پیچیده‌ترین رشته‌های علمی محسوب می‌شود که گاهی شانس رسیدن به این مقام در میان یکصد نفر برای یک نفر بیش نیست!

۲- گستردگی و شمول فقه اسلامی

یک اصل اساسی در فقه اینست که هیچ موضوعی در زندگی فردی و اجتماعی انسانها نیست مگر اینکه مشمول یک حکم فقهی می‌باشد، خواه اینکه حکمی مخصوص به خود داشته باشد. و یا از مصادیق یک حکم کلی و عمومی فقهی باشد.

نه تنها برای مسائل اخلاقی، و یا آنچه مربوط به ارتباط انسان با خداست در اسلام احکامی پیش بینی شده، که در مسائل اجتماعی خواه اجتماع کوچک یعنی خانواده یا اجتماع

بزرگ، و خواه در زمینه های مادی یا معنوی، و همچنین مسائل اقتصادی و فرهنگی و سیاسی، هیچ مورد را خالی از حکمی از احکام نمی یابیم.

قرآن مجید به روشنی می گوید: ما فرطنا فی الكتاب من شیء «ما چیزی را در قرآن فرو گذار نکردیم» (انعام، ۳۸) و نیز می گوید: ونزلنا علیک الكتاب نیاناً لکل شیء «بیان همه چیز در قرآن است». (نحل، ۸۹)

اگر «همه چیز» را به مفهوم وسیع کلمه تفسیر نکنیم لا اقل همه اموری را که مربوط به سرنوشت و سعادت انسانها می باشد در بر می گیرد، و در قرآن منمکس است، به صورت یک حکم خاص و جزئی، یا تحت یک اطلاق و عموم.

و اگر می بینیم در احادیث اسلامی شدیداً مسأله «فتوا دادن یا قضاوت کردن به رأی» ممنوع شده تا آنجا که امام صادق می فرماید: من حکم برآیه بین اثنین فقد کفر «کسی که به رأی خود در میان دو نفر داوری کند کافر شده است» (۱) به خاطر این است که چیزی نا گفته در فقه اسلام نیست که انسان بخواهد به رأی خود و صلاحدید خویش عمل کند.

و نیز اگر می بینیم «بدعت گذاری» شدیداً در اسلام تحریم شده یک دلیلش همین است که احکام اسلامی چنان شمولی دارد که جایی برای حکم دیگر باقی نمی گذارد. «تحریم قیاس» (حکمی را با مقایسه به حکم دیگر استنباط کردن) در روایات اسلامی و منعت شدید از آن نیز از همین رهگذر است، چرا که وقتی برای هر موضوع حکمی پیش بینی شده بود نوبتی به استنباط حکم از طریق قیاس نمی رسد.

امام باقر (ع) به یکی از یاران خود فرمود: اَباک و اصحاب القیاس فی الدین، فانهم ترکوا علم ما وکلوا به، و تکلفوا ما قد کفوه! «از آنها که به سراغ قیاس در دین می روند بپرهیز، چرا که آنها علمی را که باید فرا گیرند رها ساخته اند، و به سراغ چیزی رفته اند که از آن مستغنی هستند». (۲)

اشاره به اینکه یک فقیه اسلامی هیچ نیازی به قیاس کردن ندارد زیرا برای هر موضوعی در فقه اسلامی حکمی وجود دارد که از ناحیه پروردگار نازل شده است، منتها همانگونه که گفتیم گاهی این احکام به صورت یک سلسله اصول کلی است که هزاران حکم بر

۱- وسائل الشیعه جلد ۱۸ حدیث ۴۵ از باب ششم از ابواب صفات قاضی، در همین باب روایات دیگری به همین مضمون (به عبارات مختلف) وارد شده است.

آن تفریع می شود.

همانگونه که امام صادق (ع) فرمود: *انما علينا ان نلقى اليكم الاصول وعلیکم ان تفرعوا: «بر ما است که اصول را بر شما القا کنیم، و بر شماست که فروع را از آن به دست آورید»* (۱).

و امام «علی بن موسی الرضا» (ع) فرمود: *«علینا القاء الاصول وعلیکم التفریع: «وظیفه ما القاء اصول احکام است و وظیفه شما تفریع بر آن»* (۲).

گاهی نیز جزئیات ساده احکام به صورت مشروح در روایات اسلامی ذکر شده است، تا تصور نشود همه جا باید به سراغ کلیات رفت. حتی قرآن مجید که از نظریان قوانین معمولاً به سراغ کلیات می رود و بیشتر شباهت به قانون اساسی دارد گاهی چنان ریزه کاریهای احکام فقهی و جزئیات آن را بیان می کند که انسان حیران می شود:

به عنوان نمونه در آیه ۲۸۲ سوره بقره که طولانی ترین آیات قرآن است و در مورد تنظیم اسناد کتبی در معامله یا وام وارد شده «هیجده حکم فرعی» را یکجا در این زمینه بازگویی کند که خوانندگان می توانند با مراجعه به تفسیر این آیه در کتب تفاسیر بر آن آگاهی یابند. ما فکر میکنیم موضعگیری خاص قرآن در این گونه مسائل رمزی باشد به این واقعیت که در زندگی انسانها هیچ موضوعی بدون حکم اسلامی وجود ندارد، و نمونه اش همانست که در این آیه در زمینه تنظیم اسناد کتبی مشروحاً و با تمام ریزه کاریهایش ذکر شده است.

۳ - اجتهاد به معنی عام و خاص

جالب اینکه فقه شیعه از این نظر صراحت بیشتری دارد: فقهای ما معتقدند همه احکام اسلامی منصوص است، و به همین دلیل با اجتهاد به معنی خاص سخت مخالفند، و اجتهاد را به معنی عام آن صحیح می دانند و باب آن را در همه دورانها مفتوح می شناسند.

توضیح اینکه: اجتهاد در احکام اسلامی دو مفهوم متفاوت دارد:

نخست اجتهاد به معنی استنباط احکام الهی از مدارک فقهی است و در این صورت با تعریفی که برای فقه ذکر شد تفاوت زیادی نخواهد داشت. مجتهد از این نظر کسی است که توانائی کافی بر استخراج تمام احکام اسلامی از کتاب و سنت دارد بی آنکه بخواهد به رأی و عقیده خود چیزی بگوید.

به این ترتیب کار مجتهد تنها منتقل ساختن احکام الهی از کتاب و سنت و دلیل عقل و اجماع، به توده های مسلمانان است، و هرگز نقش یک قانونگذار را ندارد. و به تعبیر دیگر: او قوانین اسلامی را از روی ادله درک می کند نه اینکه دخالتی در تشریح داشته باشد.

اما اجتهاد به معنی «خاص» این است که در خصوص «مالانص فیه» (یعنی در آنجائی که آیه و روایتی وارد نشده) و مجتهد نتواند از طریق قیاس حکمش را کشف کند باید طبق اطلاعاتی که درباره مصالح و مفسدات آن موضوع دارد حکم و قانونی برای آن بیندیشد و آن را به عنوان یک حکم اسلامی اعلام دارد. در حقیقت طبق این معنی، مجتهد در مواردی که منصوص نیست (مالانص فیه) حق قانونگذاری دارد و مطابق فکر خود می تواند قانونی تشریح کند! این همان چیزی است که علمای شیعه با آن مخالفند، طرفداران اجتهاد به این معنی خاص معتقدند هر حکمی که مجتهد از این طریق به دست آورد از سوی خداوند امضا می شود، و به عنوان یک حکم شرعی شناخته خواهد شد!

آنها با مشکل بزرگی در اینجا روبرو شده اند چرا که دیده اند نظر فقهاء غالباً متضوت است، ممکن است هر کدام حکمی را در آن مورد خاص در نظر بگیرند، و این حکمها با یکدیگر متضاد باشد.

آیا ممکن است برای یک موضوع در اسلام دو حکم متضاد وجود داشته باشد و در عین حال هر دو «حکم الله» محسوب شود؟!.

آنها برای شکستن این بن بست متوسل به نظریه «تصویب» شده اند، و گفته اند چه مانعی دارد که این احکام متضاد همه حکم الهی باشد منتها هر یک درباره مجتهدی که آن را پذیرفته و مقلدین او رسمیت دارد! نتیجه مجموع این سخن آن خواهد بود که «حکم الله واقعی» در این گونه موارد متعدد است و هر گروهی طبق اجتهاد خود دارای حکم خاصی خواهند بود، با اینکه موضوع یکی بیش نیست و مسأله هم یک مسأله بیش نیست!

۴- بطلان «تصویب»

اما علمای شیعه با الهام از مکتب اهل بیت (ع) «تصویب» را به این معنی انکار کرده اند، و آن را از جهات مختلف نادرست و ناروا می دانند زیرا:

۱- اعتقاد به این نوع اجتهاد و نتیجه آن یعنی تصویب، مفهومی ناقص بودن آئین اسلام، و عدم پیش بینی همه نیازمندیها در آنست. مفهومی این است که خداوند در تکمیل آئین خود از افکار مردم کمک گرفته است، در حالی که او به همه چیز آگاه است، و از

نیازمندیهای همه انسانها تا دامنه قیامت با خبر است. او می تواند اصول و ضوابطی را در اختیار دانشمندان امت بگذارد که همه نیازهای قانونی خود را با توجه به این اصول دریابند (همانگونه که گذارده است).

بنابراین معنی ندارد که در «مالا نص فیه» اختیار قانونگذاری به افراد داده شود، اصولاً در یک آئین کامل «مالا نص فیه» معنی ندارد.

امیرمؤمنان علی (ع) در گفتار معروفش در «نهج البلاغه» با بیانی بسیار رسا به این امر اشاره کرده چنین می گوید:

ترد علی احدهم القضية فی حکم من الاحکام فیحکم فیها برأیه، ثم ترد تلك القضية بعینها علی غیره فیحکم فیها بخلاف قوله، ثم یجتمع القضاة بذلك عند الامام الذی استقضاهم، فیصوب آرائهم جمیعاً، و الهمم واحد، و نیتهم واحد، و کتابهم واحد، فأمرهم الله - سبحانه - بالاختلاف فأطاعوه؟ ام نهامهم عنه فعصوه؟ ام انزل الله سبحانه دیناً ناقصاً فاستعان بهم علی اتمامه؟ ام كانوا شرکاء له فلهم ان یقولوا وعلیه ان یرضی؟! ام انزل الله سبحانه دیناً تاماً فقصّر الرسول (ص) عن تبلیغہ وادائه؟! واللہ سبحانه یقول «ما فرطنا فی الکتاب من شیء» «وفیه بیان لکل شیء».

«گاه یک دعوا مطرح می شود و یک قاضی به رأی خود حکم می کند، عین همین جریان نزد قاضی دیگری عنوان می گردد او برخلاف اولی رأی می دهد. سپس همه آنها نزد پیشوایشان که آنها را به قضاوت منصوب داشته گرد می آیند. او رأی همه آنها را تصویب می کند، و فتوای همگان را درست می شمارد، در حالی که خدای آنها یکی است، پیغمبرشان یکی، و کتابشان یکی!»

آیا خداوند سبحانه آنها را به اختلاف فرمان داده و آنها اطاعتش کرده اند؟ یا آنها را از اختلاف نهی فرموده و معصیتش نموده اند؟ یا اینکه خداوند دین ناقصی نازل کرده و در تکمیل آنها از آنها استمداد جسته است؟!.

یا اینکه آنها شریک خدایند، حق دارند بگویند، و بر خدا لازم است رضایت دهد؟! یا اینکه خداوند دین کاملی نازل کرده، اما پیامبر (ص) در تبلیغ و ادای آن کوتاهی ورزیده است؟ یا اینکه خداوند می فرماید: «ما در قرآن چیزی را فرو گذار نکردیم». و نیز می فرماید: «در قرآن بیان همه چیز آمده است» (۱)

•••

۲ - لازمه دیگر این سخن ناهماهنگی امت است چگونه ممکن است آئینی که اساس و پایه آن را توحید تشکیل می دهد از قانون واحدی تبعیت نکند، و به افراد حق دهد که قوانین متضادی به اصطلاح در «مالانص فیه» مطابق فکر و سلیقه خود تشریح کنند؟! این طرز نا هماهنگی نه تنها در آئین آسمانی توحیدی قابل قبول نیست که در قوانین بشری نیز قابل تحمل نمی باشد، چرا که همه جا به وحدت قانون و وحدت رویه دعوت می کنند و لا اقل دور هم جمع می شوند و قانون واحدی تشریح می کنند. اصولاً تضاد قوانین در موضوع واحد، در جامعه واحد، ارزش قانون را از بین می برد، و اعتماد را از آن سلب می کند.

۳ - ما در مباحث لزوم بعثت پیامبران همیشه می گوئیم ادراکات انسان از رسیدن به قوانین کامل عاجز است و قانونگذار حقیقی تنها خدا است که انسان را آفریده، و تمام نیاز جسم و جان او را میداند، از آینده و گذشته او که در چگونگی نیازهای امروزش مؤثر است با خبر است.

چگونه ممکن است ناگهان این اصل اساسی را رها کرده، و بگوئیم فقیه حق دارد مطابق فکر و سلیقه خود، در مواردی که دسترسی به نص ندارد جمل قانون کند، نه تنها به صورت شورائی بلکه فرد فرد دارای چنین حقی هستند، اگر چنین است دیگر چه لزومی برای بعثت پیامبران می باشد؟

۴ - اصولاً «مالانص فیه» وجود ندارد، و به عبارت روشنتر ما در هیچ مسأله فقهی به چیزی برخورد نمی کنیم که در عموم و خصوص کتاب الله و سنت و دلیل عقل و اجماع داخل نباشد. اگر ما سراسر مباحث فقهی را بررسی کنیم در هیچ مورد به چنین چیزی برخورد نخواهیم کرد.

اساساً به گفته علمای «اصول» آنجا که دست ما به ادله قطعی و امارات معتبر ظنی نرسد «اصول عملیه» حاکم است، و می دانیم مجاری اصول عملیه به اصطلاح «حصر عقلی» دارد، یعنی موردی پیدا نخواهد شد مگر اینکه در یکی از این اصول چهارگانه (اصل برائت - اصل احتیاط - اصل تخییر، و اصل استصحاب) وارد است به این ترتیب جایی برای اجتهاد به معنی قانونگذاری فقیه در احکام اسلام باقی نخواهد ماند.

از مجموع آنچه گفتیم چنین نتیجه می‌گیریم که از نظر فقه اسلامی - بویژه بادر نظر گرفتن مکتب فقهی اهل بیت - احکام و قوانین اسلامی سراسر زندگی بشر را دربر گرفته، و همه نیازمندیهای انسانها در «قواعد کلیه» یا «احکام جزئی» وارد است.

آیا چنین برداشتی از فقه اسلام به ما اجازه می‌دهد که مسائل سیاسی را که مهم‌ترین بخشهای زندگی بشر را تشکیل می‌دهد از دین جدا بدانیم و یا دین را از سیاست تفکیک کنیم

مسائل سیاسی از مهمترین مسائلی است که زیر پوشش کتاب و سنت و اجماع و دلیل عقل است و هیچ مسأله سیاسی را نمی‌توان یافت که حکمی در اسلام برای آن تعیین نشده باشد.

البته کلی و عمومی بودن بسیاری از این احکام به فقیه میدان می‌دهد که نیازمندیهای هر عصر و زمان را در پرتو این احکام از طریق «تطبیق کلی بر فرد» دریابد، و اهداف اسلام را در آن پیاده کند.

اسلام اگر خدای نخواست هر چیز از دستش برود، ولی فقهش به طریقه موروث از فقهاء بزرگ بماند به راه خود ادامه خواهد داد، ولی اگر همه چیز بدستش آید و خدای نخواست فقهش به همان طریقه سلف صالح از دستش برود راه حق را نتواند ادامه دهد.

از پیام حضرت امام بمناسبت پنجمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی شنبه ۲۲ بهمن ۱۳۶۱

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی